

اینجا بدون ملودرام‌های خانوادگی



می‌گویند قصه‌های دنیا تمام شده است و هر فیلم و سریال یا داستان و رمانی تکرار همان حرف‌هایی است که بیان شده.

سریال‌های تلویزیونی از زاویه‌ای دیگر اینجا بدون ملودرام‌های خانوادگی

می‌گویند قصه‌های دنیا تمام شده است و هر فیلم و سریال یا داستان و رمانی تکرار همان حرف‌هایی است که بیان شده. با این حال فرمالیست‌ها هویت و سویه اصلی هر درامی را در ساختار بیرونی و شیوه روایت آن می‌دانند.

اما هیچ کدام از این دو نظر را نمی‌توان درباره سریال‌های ایرانی صادق دانست چرا که ظرفیت‌ها و سوژه‌های زیادی وجود دارد که تلویزیون به سراغ آن نرفته است.

اکنون مدتی است که شاهد پخش سریال‌هایی هستیم که فارغ از ضعف و قوت‌های‌شان از حیث دراماتیکی دست کم به سراغ سوژه‌های تازه و متفاوت تری رفته‌اند و این می‌تواند مسیر تازه‌ای را برای سریال‌سازی فراهم کند. سال‌ها بود که تلویزیون به‌رغم ساخت سریال‌های متعدد بازهم از سوی مخاطبان و منتقدان مورد انتقاد و اعتراض قرار می‌گرفت به یک جرم و آن هم چیزی نبود جز تکراری بودن قصه‌ها و کلیشه‌ای شدن سوژه‌ها. نمایش سریال‌های خارجی هم این فرصت را برای بینندگان این رسانه فراهم می‌کرد تا به مقایسه این سریال‌ها بپردازند و یا از تماشای مجموعه‌های ایرانی صرف‌نظر کنند.

واقعیت این است که اکثر سریال‌های ایرانی دارای سویه ملودرام یا خانوادگی بودند که برخی عناصر و مولفه‌های داستانی مثل ازدواج و طلاق به شکل موتیف وار در آنها تکرار می‌شد و تماشاگران تلویزیون به واسطه بازتولید مدام اینگونه آثار به راحتی می‌توانستند با دیدن چند قسمت ابتدایی سریال تا پایان ماجرا را پیش‌بینی کنند. در واقع سویه خانوادگی این سریال‌ها آنقدر برجسته و پررنگ بود که به تدریج سریال‌های تلویزیونی با سریال‌های خانوادگی مترادف شد و مضمون و درونمایه اثر با فرم و ساختار روایی آن هم معنا فرض شد. اکنون به‌ویژه در یکی دو سال اخیر شاهد تحولاتی هرچند اندک در مضامین و محتوای سریال‌های ایرانی هستیم که در کنار شیوه پخش و فرم آن به طرح و بیان سوژه‌های تازه‌تری توجه می‌کند که مجموعه‌های تلویزیونی کمتر به سراغ آنها رفته بودند. هرچند که همین آثار هم به دلیل فقدان سابقه و تجربه قبلی از ضعف‌های متعددی رنج می‌برند اما همین ساختار شکنی و حرکت به سوی تجربه‌های تازه در سریال‌سازی قدم مثبتی است که می‌تواند فضا و بسترهای تازه و فراخ تری را برای تلویزیون فراهم کند تا از کلیشه موضوعات خانوادگی خارج شوند و تجربه‌های دیگر زیست - جهان انسان‌ها را دستمایه کار خود قرار داده و به تصویر بکشند. ضمن اینکه همین ایده‌ها و سوژه‌های تازه هم می‌تواند در قالب یک قصه خانوادگی روایت شود تا متناسب با ذائقه مخاطب ایرانی هم باشد.

شهردقیانوس

خوشبختانه تمرکز گرایی در سریال‌های تلویزیونی در حال کاهش بوده و کارگردان‌ها به تدریج به سراغ لوکیشن‌ها و قصه‌های خارج از پایتخت و فضاهای آپارتمانی می‌روند. مثلا در سریال #171;شهردقیانوس« قصه در منطقه جیرفت استان کرمان و اطراف آن رخ می‌دهد که بازنمایی تصاویر از جغرافیا و بافت طبیعی و فرهنگی منطقه همراه بوده و به لحاظ مضمون نیز به سراغ یک قصه رئالیستی که دارای وجوه اجتماعی - فرهنگی است می‌رود و قاچاق اشیای عتیقه و کشف تمدنی کهن در این منطقه را دستمایه داستان خود قرار می‌دهد و در واقع یک دغدغه ملی را به تصویر می‌کشد. واقعیت این است که سریال‌سازی به‌عنوان یکی از برنامه‌ها و آیتم‌های اصلی فعالیت‌های تلویزیونی واجد 2 مولفه و امتیاز مهم است که یکی برساخته ماهیت رسانه‌ای آن و دیگری ناشی از کارکرد نمایشی آن است.

هرچند که سهم و میزان این دو در سریال‌های مختلف به تناسب نوع رویکرد و ساختار روایی اثر متفاوت است. شاید در وهله اول به‌نظر برسد که سریال‌سازی در جهت پاسخ به نیاز سرگرم شدن مخاطب تولید می‌شود اما این سرگرمی یک سوی سکه تلویزیون بوده و قطعا اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی در رسانه ملی از جایگاه و اعتبار خاصی برخوردار است. سریال‌هایی از جنس شهردقیانوس مبنای درام خود را براساس یک اتفاق واقعی که با هویت و منافع ملی آمیخته است قرار داده و با شفاف‌سازی و افشاگری درباره قاچاق اشیای عتیقه در منطقه جیرفت ضمن آگاهی دادن به مردم درباره این واقعه تلخ هم آنان و هم مسئولان و مدیران فرهنگی - سیاسی را نسبت به این رخداد و اتفاقات مشابه حساس کرده است.

در سریال [#171](#)؛ از یاد رفته؛ که تا اینجای کار مورد توجه بسیاری از مخاطبان قرار گرفته اگرچه قصه‌ای بکر ندارد و روایت طولانی یک سرنوشت فردی را محور قرار داده اما با اهتمام به ساختار بصری و زیبایی شناسی در فرم و لوکیشن‌هایی که برگزیده قابل توجه و تقدیر است. استفاده از طبیعت بکر شمال و تاکید بر زیبایی‌شناسی ساختار بصری قصه را نباید در تولید سریال‌های تلویزیونی دست کم گرفت که می‌تواند علاوه بر ایجاد تنوع در مجموعه‌سازی‌ها به شناسایی و تبلیغ ظرفیت‌ها و سرمایه‌های بومی مناطق مختلف ایران کمک کند. البته سرمایه ملی صرفاً در طبیعت و جغرافیا و تاریخ خلاصه نمی‌شود و شخصیت‌های تاثیرگذار در ساحت‌های مختلف به‌عنوان سرمایه‌های انسانی نیز جزئی از همین فرایند محسوب می‌شوند که سریال [#171](#)؛ شوق پرواز؛؛ یدالله صمدی را می‌توان مصداقی از آن دانست. به تصویر کشیدن زندگی حرفه‌ای و اخلاقی یک قهرمان ملی مثل شهید بابایی فارغ از وجوه دراماتیک و سرگرم کننده‌اش نسل جدید را با قهرمان‌های واقعی جامعه خود آشنا می‌کند و جایگزین قهرمان‌های مجازی و سینمایی و حتی قهرمان‌های تاریخی می‌کند که دست‌نیافتنی هستند.

وضعیت سفید

اما یکی از متفاوت‌ترین سریال‌های در حال پخش سیما، سریال [#171](#)؛ وضعیت سفید؛ حمید نعمت‌الله است که هم ساختار و روایت متفاوتی دارد و هم در ژانر و گونه‌شناسی خود نیز یک اتفاق جدید به حساب می‌آید. پرداختن به وضعیت اجتماعی و سبک زندگی مردم در زمان جنگ، با رفتن به دوره تاریخی معاصر در دهه 60 حس نوستالژیک مخاطب را برانگیخته و با تماشاگران خود به گذشته‌ها می‌رود. حتی اگر بیننده‌ای با تماشای این سریال سرگرم نشود و لذت نبرد یا اصلاً متوجه قصه آن نشود چنانچه به نظر می‌رسد که وضعیت سفید چندان هم دغدغه قصه ندارد اما با تداعی خاطرات گذشته و بازنمایی سبک زندگی در دهه 60 و شرایط اجتماعی زمان جنگ، آن را به سریالی لذت بخش تبدیل کرده است.

سریال‌های جدید تلویزیون به شعور مخاطب و ذائقه‌های مختلف آنها احترام گذاشته و به ایجاد تنوع و تکثر در سریال‌سازی توجه و التزام بیشتری دارد. کافی است یک‌بار مجموعه سریال‌های تلویزیونی که در طول هفته پخش می‌شود را به‌طور اجمالی در ذهن خود مرور کنید تا متوجه تنوع در سوژه و روایت و اجرای آن شوید. البته این به معنی فقدان ضعف و کاستی در آن نیست، بلکه توجه به سوژه‌های تازه‌تر در سریال‌سازی است. هرچند در همه این مجموعه‌ها ردپای قصه‌های خانوادگی را می‌توانیم پیدا کنیم اما ساخت و تولید این مجموعه‌ها نشان می‌دهد که تلویزیون به‌تدریج خود را از ملودرام‌های صرفاً خانوادگی رها می‌سازد و دامنه مضامین و قصه‌های خود را در ساحت‌های دیگر اجتماعی - انسانی می‌گستراند.